فصلنامه رویکردهای پژوهشی نو در علوم مدیریت
Journal of New Research Approaches in Management Science
سال دوم. شماره دوازدهم. تابستان ۱۳۹۸، صص۱۷۹-۱۶۷ Vol 2. No 12. 2019, p 167-179
شماره شاپا (۲۵۸۸-۵۵۶۱) ISSN: (2588-5561)

تئوری ولایت فقیه و حاکم افلاطونی: دیدگاه اسلام و فلسفه غرب

کامبیز حمیدی[۱]. زینب میرجانی[۲]. امیرحسین رمضان شمس[۳]
۱. استادیار، گروه مدیریت، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران
hamidi@iauh.ac.ir
۲. دانشجوی دکتری، گروه مدیریت، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران
zeynab.mirjani@gmail.com
۳. دانشجوی دکتری، گروه مدیریت، واحد رفسنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، رفسنجان، ایران
shams.amirhossein@yahoo.com

چکیده

پژوهش حاضر به بررسی دیدگاه‌های موجود در تئوری ولایت فقیه با فلاسفه غرب می‌پردازد. چگونگی دست یافتن به حکومتی که بتواند زمینه ساز توسعه ای عادلانه و مردم سالار باشد با تسلط و اعمال قدرت تفاوت دارد و از نوعی تنظیمگری نشأت میگیرد. از دیدگاه ضرورت حکومت دینی جهت اجرای قوانین سیاسی، اجتماعی و قضایی اسلام بدون تشکیل حکومت دینی، ممکن نیست و لزوم استمرار حکومت نیز برای جاودانگی احکام دینی و نیازمندی به اجرای قانون و هنجارهای دینی، ضرورت وجود آن را برای همیشه نتیجه می‌دهد.

هدف اصلی این پژوهش پاسخ به این سوال است که تفاوت تئوری مطرح شده ولایت فقیه با آنچه در فلسفه غربی برای حکمرانی مطرح می‌شود چیست و ولایت فقیه چه وجه اشتراکی با نظریه فیلسوف شاه افلاطونی دارد.

روش این پژوهش توصیفی – تحلیلی بوده است و با مراجعه به منابع متعدد و همچنین برخی از یافته‌های علمی به بررسی ولایت فقیه و حکمرانی در زمان غیبت امام معصوم و فلسفه غرب و دیدگاه افلاطونی می‌پردازد.

واژه‌های کلیدی: ولایت فقیه، افلاطون، دموکراسی، فیلسوف شاه.

[Downloaded from mail.jnraims.ir on 2026-11-18]

مقدمه:

حکومت دینی در اصل با رهبری معصومان انجام می گیرد که نقطه آغازین آن امامت و رهبری پیامبر و سپس ائمه اهل بیت است. در عصر ولی فقیه یعنی در زمان غیبت نیز، کسی که جامع شرایط فتوا و رهبری جامعه است، از جانب معصومان به رهبری امت اسلامی نصب گردیده است و با وجود شرایط الزام بر او است که به نیابت از ائمه اطهار زعامت و رهبری امت را به دست گیرد .بنابراین در عصر غیبت حکومت دینی بدون ولایت فقیه معنا ندارد. شکل گیری نظریه ولایت فقیه در اثر شرایط زمانی و مکانی است که برپایی حکومت اصلی اسلام یعنی حکومت معصوم (ع) غیرممکن است اما باتوجه به جایگاه حکومت در جامعه و ضرورت همیشگی آن، در عصر غیبت امامت با فقیه جامع‌الشرایط به عنوان شبیه ترین مردم به معصوم است. اینکه چه کسی باید حکومت کند و هدف حکومت چیست، یکی از مبنایی‌ترین سؤالاتی است که در فلسفه سیاسی مطرح است. دستورات صریح دین مبین اسلام در سال‌ها قبل از طرح ایده‌ی حکمرانی خوب، در قرآن روایات و سیره‌ی پیامبران و امامان مبانی حکمرانی بیان شده است و بعد از گذشت قرن‌ها فلسفه غرب به تازگی آن را به عنوان دستاورد بشری و پیش نیاز توسعه همه جانبه ارائه نموده است. چه دلیلی بر ولایت فقیه وجود دارد و آیا این مسأله در گذشته نیز مطرح بوده است؟ ولایت فقیه مسأله‌ی چه از جهت نظری و چه در عمل قدمتی به درازای تشیع دارد و نیز نصب مالک اشتر به ولایت مصر از سوی امیرالمؤمنین، از مصادیق بارز این مسأله است (۳). از آنجائیکه نظریات فیلسوف شاهی و ولایت فقیه دارای اشتراکات و افتراقاتی هستند، در بررسی‌ها به جامعه و حکومت، شرایط حاکمان، اهداف حکومت، منشاء قوانین، اختیارات حاکمان و جایگاه مردم در نظریات مذکور پرداخته شده است.

حکومت:

یکی از مباحث مهم و در عین حال جدید که از دهه‌ی ۱۹۸۰ به بعد در ادبیات توسعه یافته است حکومت می‌باشد. حکومت در لغت به معنای اداره و تنظیم امور و به رابطه میان شهروندان و حاکمان اطلاق می‌شود. محور حکومت خوب، چگونگی دست یافتن به حکومتی است که بتواند زمینه ساز توسعه ای عادلانه و مردم سالار باشد. به عبارتی ماهیت حکومت با تسلط و اعمال قدرت تفاوت دارد و از نوعی تنظیم‌گری نشأت میگیرد. در فرهنگ دینی اسلام بارها به پدیده ی حکومت اشاره شده است. دستورات صریح دین مبین اسلام در سال‌ها قبل به بیان حکومت خوب و عادلانه در قرآن روایات و سیره‌ی پیامبران و امامان پرداخته است و بعد از گذشت قرن‌ها فلسفه غرب به تازگی آن را به عنوان دستاورد بشری و پیش نیاز توسعه همه جانبه ارائه نموده است.

قدرت:

به لحاظ لغوی قدرت را بایستی در مفاهیم توانستن، توانایی داشتن، استطاعت (به معنای قوّه ای که واجد شرایط تأثیرگذاری باشد) و همچنین صفتی که تأثیر آن بر وفق اراده باشد، معنا کرد. در تعریف لغوی دیگر، قدرت به معنی توانایی یا توانمندی است که میزان تأثیر بالقوّه یا بالفعل یک فرد یا شیء بر افراد یا

[Downloaded from mail.jnraims.ir on 2026-11-18]

اشیای دیگر را نشان می‌دهد. به لحاظ اصطلاحی، بایستی تعریف قدرت را در فلسفه و کلام، در جامعه شناسی و علوم سیاسی جست وجو نمود. مفهوم قدرت، مفهوم اساسی نظریّهٔ جدید سیاسی است (۲). به عقیدهٔ برخی از محقّقان سیاسی، علم سیاست کسب و حفظ قدرت سیاسی است. بسیاری از سیاست شناسان، روابط قدرت را هستهٔ سیاست می‌دانند و می گویند: آنچه روابط سیاسی انسان‌ها را از دیگر روابط متمایز می کند، قدرت است که ملّت‌ها و نظام های سیاسی برای به دست آوردن آن می کوشند تا در عرصهٔ بین الملل از آن، همچون ابزاری برای دفاع ملّی یا وسیله ای برای سلطه و تحمیل خواست خود بر دیگران بهره گیرند. در اسلام و دیگر ادیان توحیدی، نگاهی خاص به قدرت وجود دارد. از دیدگاه علمای اسلامی و بر اساس قرآن، منشأ قدرت، خداوند تبارک و تعالی است. خداوند قدرت مطلق و قادر به انجام هر کاری می‌باشد و این کلمه، آیتی از شأن و عظمت و جلال خداوند است و در خصوص انسان در شمار مناقب نهایی منتسب به آفریدگار جهان می‌باشد. در قرآن آمده است: «والله علی کلّ شیءٍ قدیر؛ خداوند بر همه چیز تواناست» (۱). در تفکّر اسلامی در عرصهٔ سیاست، قدرت در دولت اسلامی یک امانت الهی است و قدرت همراه با عظمت، برترین آرزوی بشر و بزرگترین پاداش اوست. در حکومت اسلامی، حاکموارث این امانت الهی بوده و بر اساس قوانین جاری، حقّ مجازات و تنبیه بزه کاران و گردن کشان را داراست.

افلاطون و نظریه فیلسوف شاه:

آریستوکلس ملقب به پلاتونیا افلاطون نخستین فیلسوف یونانی است که فضای عصر او مملو از جنگها و نزاعات و ظلم استبدادگران بود. او دموکراسی راحکومت مردم نادان تلقی می کرد و باور داشت که دموکراسی مردم، فاقد اعتدال و عدالت است. او یکی از منتقدین دموکراسی در حکومت بود و انتقادش این بوده است که شما هنگامی که بیمارهستید؛عده ای را جمع نمی کنید تا بیماری شما را تشخیص دهند بلکه نزد پزشک می‌روید؛ بر این اساس چرا باید هنگام حکومت کردن به نظر اکثریت توجه کنیم؟ چنین می توان از نظریه افلاطون استنتاج کرد که او باورداشته باید حکومت را به دست واجدان شرایط حاکمیت سپرد و نه نظر اکثریت بر این اساس او قانونگذاری و حاکمیت را حق فیلسوفان می‌دانسته که باورداشته به حقایق عقلانی آگاهند. او معتقد بود که امکان دخالت در سیاست و حفظ شرافت امکان‌پذیر نیست و برای سعادت جامعه وجود حکومت لازم است، لذا از دخالت در سیاست احتراز می کرد. بی‌تردید جنگها و ظلم استبدادگران در اندیشه آرمانی او مؤثر بوده است و رگه‌های آن را در اندیشه او می توان دید. در نهایت او در تئوری خود روشن‌بینی فلسفی را تنها راه حفظ راستی یک فرد در عرصه فردی می‌داند و نظریه فیلسوف شاه را مطرح می کند که طبق نظر او یا فیلسوفان باید حاکم شوند و یا حاکمان باید فیلسوف شوند (۱۱).

[Downloaded from mail.jnraims.ir on 2026-11-18]

از «فیلسوف شاهی» تا «ولایت فقیه»

دو نظریه «فیلسوف‌شاهی» و «ولایت‌فقیه» با تکیه بر حکومت شایسته‌ترین فرد برای پیشبرد اهداف جامعه دارای مشترکات و افتراقات فراوانی هستند. رویکرد کلی دو نظریه سیاسی مبنتی بر اخلاق است. با مقایسه این دو نظریه دولت، می‌توان دیدگاه آنان را در مورد فرد، جامعه و حکومت، شرایط حاکمان، اهداف حکومت، قوانین و منشأ آن، اختیارات حاکم، موضع آنها نسبت به دیگر حکومت‌ها، جایگاه مردم مقایسه نمود. از ویژگی‌های این نظریه‌های حکومت آن است که در قلمرو حقوق طبیعی به‌شمار می‌آیند. حالبه وجوه اشتراک و افتراق نظریه فیلسوف شاهی و ولایت فقیهاین دو نظریه می‌پردازیم و سپس آن دو را با اصول حقوق طبیعی تطبیق می‌دهیم.

وجوه اشتراک:

فرد، جامعه و حکومت:

افلاطون تئوری جهان قانون‌مند، عدالت و جمع‌گرایی را مطرح می‌کند. او جمع‌گرایی را بر فردگرایی مقدم دانسته و انسان را مدنی بالطبع می‌داند و تنها راه رشد فضیلت در او را زندگی در جامعه یا دولت شهر می‌داند و کشور و دولت برای خدمت به نیازهای آدمیان می‌داند. افلاطون آدمیان از یکدیگر بی‌نیاز ندانسته بلکه در تولید و فرآوردن لوازم و مایحتاج زندگی به کمک و همکاری دیگران نیازمند می‌داند. از این رو یاران و یاوران در یک مرکز و محل سکونت گرد هم آموده و به این محل تجمع نام شهرمی‌دهند. سعادت ساکنان و پروردن آنها در زندگی خوب و بر طبق اصل عدالت فلسفه وجودی شهر است. این مطلب تعلیم و تربیت را ضروری می‌گرداند، زیرا اعضاء شهر موجوداتی عقلانی‌اند. اما هر نوع تعلیم و تربیتی کافی نیست، بلکه تنها تعلیم و تربیت حقیقی و متضمن خیر، مورد نیاز است. کسانی که زندگی کشور را تنظیم و اداره می‌کنند، کسانی که اصول تعلیم و تربیت را معین می‌کنند و کارها و مشاغل مختلف موجود در کشور را به اعضاء مختلف آن تشخیص می‌دهند، باید به آنچه حقیقی و خیر است معرفت داشته باشند به عبارت دیگر باید فیلسوف باشند. براین اساس حکومت در نظر او امری طبیعی و در نتیجه ضروری است.

اساس تئوری ولایت فقیه نیز مبتنی بر اجتماعی بودن انسان و ضرورت حکومت در همه زمان‌ها و مکان‌هاست و براساس اصل تنزل تدریجی باید همواره حکومت اسلامی را ولو با عدول مؤمنین برپا داشت. حکومت اسلامی وظیفه سعادت دنیوی و اخروی مردمان را بر عهده دارد و اوست که جامعه را براساس تعالیم دینی تربیت می‌کند.

شرایط حاکمان:

افلاطون به دنبال تاسیس حکومت و جامعه‌ای است که در آن عدالت اجرا شود و برای این کار تلاش او این است که حاکمانی را تربیت کند که با برخورداری از دانش فلسفه و سیر عقلانی و نیز بهره بردن از مزایای جسمانی در قالب صالح‌ترین فرد حکومت کنند. او شرایط ویژه ای را برای تولید مثل طبقه حاکم و

[Downloaded from mail.jnraims.ir on 2026-11-18]

شیوه تربیت آنها بیان می‌کند. بنابراین حاکمان منتخب شهر یا بهتر بگوییم کسانی که به عنوان نامزد برای مقام پاسداری انتخاب شده‌اند، کسانی هستند که «تنو روان سالم» دارند و دارای فضیلت هستند و به‌تدریج مورد تعلیم و تربیت قرار می‌گیرند. در ولایت فقیه هم حکومت از آن فرد جامع الشرایطی است که مانند فیلسوف‌شاهی شامل شرایط جسمی (مانند طیب مولد) و روحی (مانند عدالت) است تا بتواند با اجرای عدالت مردمان را به سعادت برساند. تفاوت این دو نظریه در بحث زنان است. در نظر افلاطون زنانی که تربیت شایسته یافته‌اند برای مشارکت در زندگی و وظایف رسمی پاسداران مدینه انتخاب خواهند شد. اما در ولایت فقیه شرط ذکوریت مطرح است.

در فیلسوف‌شاهی افلاطون علم شهریاری به معنی «آن علم عام که فوق همه آن هنرهاست، و قوانین را پاسداری می کند و همه امور دولت را سامان می بخشد و تاروپود همه آنها را با هم به راستی و درستی می‌پیوندد» لازم است. این علم شهریار یا فرمانروا را از حکومت خودکامه ستمگر متمایز می‌داند، به این نحو که حکومت استبدادی صرفاً متکی بر زور و جبر است، در صورتی که حکومت دولتمرد یا پادشاه حقیقی «اداره ارادی دوپاداران مختار» است. در ولایت فقیه علاوه بر شرط اصلی فقاهت شرایطی مانند درایت، تدبر و مدیریت از شرایط حاکم است که می‌تواند او را از افراد افقه برتری دهد و اعلم محسوب بدارد.

۳- اهداف حکومت:

افلاطون هدف اول جامعه را فضیلت مداری و نقش فرمانروایان را پیشبرد خیر و نیکی فرمانبران می‌داند. در این شرایط افراد می‌توانند در حد توان از فضیلت بهرمند شوند و راهکار این امر را اجرای عدالت است. افلاطون اعتقاد دارد که طبیعت سه قوه عاقله و شهویه و غضبیه در انسان نهاده است و از همان جا نیز می‌گوید در جامعه باید سه نهاد نیز پیش‌بینی شود:

ـ هیات دولت (قوه عاقله)

ـ اصناف و بازرگانان (قوه شهویه)

ـ ارتش (قوه غضبیه)

از آنجائیکه افلاطون فیلسوفان را نژاد برتر می‌داند و آنان از قوه عاقله خود بیشتر استفاده می‌کنند، پس نقش رهبر جامعه را و رساندن جامعه به سعادت را بر عهده دارند. او هدف حکومت الیگارشی را افزون نمودن دارایی خود و هدف دموکراسی را صرف آزادی می‌داند. افلاطون جامعه فیلسوف‌شاهی را جامعه عدالت‌محور می‌داند. او عدالت را کارکرد درست طبقات مختلف جامعه دانسته که آنها را بر اساس فضیلت‌های سه‌گانه متخذ از طبیعت انسان بوجود آورده است (خرد، غضب و شهوت). بسیاری از جزئیات کتاب جمهوری افلاطون ممکن است در عمل غیر قابل تحقق و حتی در صورت عملی بودن نامطلوب نیز

[Downloaded from mail.jnraims.ir on 2026-11-18]

باشد، لیکن فکر بزرگ وی درباره دولت این است که دولت زندگی نیکوی آدمی را ممکن می سازد و آن را ترفیع می بخشد و به هدف دنیوی و رفاه و آسایش انسان کمک می کند.

دولت سعادتمند کدام دولت است دولتی است که تصمیم بگیرد تک تک شهروندان را به سعادتی که برای آن قرار داده شده اند برساند. سعادت افراد چیست؟ افلاطون می گوید دولت بدنبال سعادت است و اما سعادت نه اینکه در واقع مایحتاج مادی برای انسان فراهم کند بلکه نزدیک نمودن افراد به عالم مثل و مدینه فضیلت مدار است. مدلی که خود افلاطون مطرح می کرد این بود که باید گروهی از افراد بر جامعه حاکم بشوند که آن عالم حقیقت را که اصول حقوقی و سیاسی و مبانی سعادت انسانی در این دنیا آنجا نوشته شده است به آن آگاهی پیدا کنند. آن دنیا را عالم مثل گفت که کل این عالم هستی و مافیها سایه هایی از آن حقایق هستند. در نظام حکومتی ولایت فقیه نیز سعادت دنیوی صرفا معیار نیست. هدف این است که مردم را به سعادت دنیوی و اخروی هر دو برساند. چه کسی می تواند زمینه ساز سعادت اخروی مردم و تأمین کننده سعادت دنیوی آنها باشد؟ کسی که دین را به خوبی بشناسد و با تزکیه و عدالت بتوانند مردم را به سعادت دنیوی و اخروی برسانند.

قوانین و منشأ آن:

افلاطون اصرار می ورزد که قوانین باید تغییر کرده و یا چنانکه اوضاع و احوال اقتضا می کند اصلاح و دگرگون شوند و هیچ احترام موهومی برای سنت گذشته نباید مانع تقاضای روشن بینانه در مورد شرایط متغیر امور و نیازهای تازه باشد. درست همان گونه که بی معنی است که یک طبیب در مورد بیمار خود، وقتی به سبب شرایط متغیر سلامتش دستور غذایی جدیدی لازم است، به حفظ دستور غذایی یکسانی اصرار ورزد، همین طور نامعقول خواهد بود که علی رغم اوضاع و احوال جدید به قوانین کهنه و منسوخ بچسبند. اما چون این، بیش از شناخت و شایستگی انسانی، مستلزم معرفت و صلاحیت الهی است، ما باید با چیزی که در مرتبه دوم قرار دارد، یعنی حکومت قانون، خرسند باشیم. حاکم، کشور را بر طبق «قانون» ثابت اداره می کند. «قانون» باید اقتدار مطلق داشته باشد، و هر کس که از قانون تخلف و تجاوز کند باید به مرگ محکوم شود. بدین سان دموکراسی، بنابر نظر افلاطون از همه حکومتهای قانونمند بدتر است، و از همه حکومتهای بی قانون بهتر است و حکومت عامه از هر جهت ضعیف است و وقتی با دیگر حکومتها مقایسه شود نمی‌تواند هیچ خیر بزرگ یا شر بزرگی برساند، زیرا در چنین دولتی کارها و اداره امور در میان عده کثیری از مردم تقسیم شده است. بنابراین فیلسوف براساس قوانین ثابت به عنوان احکام اولی و قوانین متغیر متناسب با احوال جامعه را اداره می کند. منشأ احکام او الهی و طبیعی است که با قوه خرد تشخیص و اجرا می شود. در ولایت فقیه منشأ احکام خداوند است اوست که احکام اولیه و ثانویه را وضع کرده است. بنابراین فقیه اجازه تشریع مانند فیلسوف شاه را ندارد اما در حوزه متغیرات و مستحدثات شارع الهی برای او اختیار صدور حکم حکومتی را قائل شده است. در اسلام معتقدیم که احکام الهی تابع نظام

[Downloaded from mail.jnraims.ir on 2026-11-18]

تکوین (طبیعت) است و دارای مصالح و مفاسد ذاتی است. البته در راه کشف این قواعد، وحی به عقل کمک می رساند.

اختیارات حاکم:

فیلسوف‌شاه هرچند مقید به شرایط و ضوابط درونی و بیرونی است اما او تنها معیار تعیین کننده مقصد و راه است. این اندیشه اوست که سعادت را تعریف می کند و براین اساس اختیار مطلق ازآن اوست که بعبارتی شخصی است. در صورتی که فقیه علاوه بر ضوابط فوق صرفا به عنوان مجری احکام بدنبال مقاصدی است که برای او توسط شارع تعیین شده است و او مقید به این اصول کلی است. اطلاق در ولایت فقیه به هیچ وجه به معنای شخصی نیست و مقید به احکام است تا جایی که آن را ولایت فقاهت دانسته اند. منظور از مطلقه بودن به اصطلاح مطلق دایره فقه است یعنی تمام آن مسائلی که مربوط به نظم سیاسی واجتماعی می شود و اسلام دائر مدار آن است، جزء اختیارات ولی فقیه است. اما تفاوتی بین ولایت معصوم و ولایت فقیه وجود دارد که آن معطوف به عصمت، معنویت و طهارت و عرفان خاص معصومین است. وقتی افلاطون امتیاز فیلسوف را دانا بودن او می داند یعنی بهتر از بقیه تشخیص می دهد. این مسأله در حوزه امور شهودی وارد میشود یعنی دیگری به دنیای شناخت او راهی ندارد. مانند اینکه ما بگوییم ولایت عارف، عرفان هم یک جنبه شخصی و کشف و شهودی پیدا می‌کند و آن وقت جنبه شخصی پیدا می‌کند. اما وقتی جنبه قانونی یا فقهی پیدا می‌کند، یعنی قاعده مند می‌شود.

موضع آنها نسبت به دیگر حکومت‌ها:

هر دو نظریه فیلسوف شاه و ولایت فقیه علاوه بر اثبات حقانیت و مشروعیت خود موضعی منفی و سلبی به دیگر انواع حکومت دارند. افلاطون اعتقاد داشت همه دولت‌ها بد هستند و دولت مطلوب را تئوریزه می‌کند. افلاطون عالم مثل را مطرح می‌کند. می‌گوید اموری که می‌بینیم صورت هستند و واقعیات و حقیقت چیز دیگری است. باید کسی بیاید که از عالم مثل (حقیقت) آگاه باشد، آن فرد فیلسوفان هستند که از عالم حقیقت آگاهند. پس هدایت جامعه باید به دست آنان باشد. در حالیکه عامه مردم از این امور آگاه نیستند. از دیگر سو در اسلام حاکمیت مطلق از آن خداست و او این حاکمیت را به پیامبر (ص) و امامان(ع) تفویض نموده است. هر حکومتی خارج از این سلسله نامشروع و طاغوت محسوب می‌شود چرا که نسبت به صلاح و فساد مردم آگاهی ندارند.

جایگاه مردم:

سطح تحلیل افلاطون جمع است. تنها جایی که افلاطون خودش را درگیر فرد میکند بحث طبایع انسانها است. او برای آنکه طبقه بندی کند که چه کسی اصلح برای حکومت است، انسانها را باتوجه به طبیعت بدن به سه دسته تقسیم می‌کند و تنها خردمندان را صالح برای اداره جامعه می‌داند. او در مباحثی که درباره

[Downloaded from mail.jnraims.ir on 2026-11-18]

سرشت مطرح می کند سخنی از جبر طبیعی به میان نیاورده است بلکه می گوید بین صلاحیت بر حکومت و حق بر حکومت فرق وجود دارد. در دیدگاه واقع گرایانه ارسطویی همه صلاحیت دارند و همه هم حق دارند. در دیدگاه افلاطونی همه صلاحیت بر حکومت ندارند البته این صلاحیت قابل اکتساب است. از دیگر سو مردم حتی تمام آنان توانایی شناخت سعادت را ندارند. در نظریه ولایت فقیه مردم زمینه ساز تحقق حکومت فقیه هستند و این تنها فقیه است که باتوجه به صلاحیت خود توانایی راهبری جامعه به سوی سعادت را دارد. البته فقیه ملزم به کسب رضایت عامه در تحقق حکومت خود و مشورت با ایشان در اداره جامعه است.

هردوی این نظریه‌های فیلسوف شاهی و ولایت فقیه را می توان در تناسب فراوان با حقوق طبیعی دانست. به گونه ای که در ادبیات سیاسی امروز هر دو را در حوزه مکتب حقوق طبیعی می دانند.

الف) آرمان گرایی وخوش بینی به آینده:

هر دو نظریه آرمان‌گرا و غایت‌گرا هستند. در مورد آینده جهان افلاطون تنها تحت حاکمیت حکیم آینده جهان را رو به نیکی و ختم به سعادت می‌داند و به نوعی آن را امری اختیاری و غیر محتوم می‌داند. اما نظریه ولایت فقیه اصالت را در حکومت جهانی معصوم به عنوان آینده خیر و محتوم می‌داند.

ب) ارزش محور بودن و قائل به ارزشهای بنیادین و قوانین ثابت:

افلاطون معتقد به وجود قواعد ثابتی در عالم مثل است که فیلسوف از آن آگاه است از طرفی او قواعد متغیر را با توجه به ماهیت طبیعت می‌پذیرد و با دو منبع قانونی مواجه است که یکی محور و دیگری متغیر براساس شرایط است. وجود اصول ثابت در حکومت حکیم آن را در جرگه حقوق طبیعیون در می آورد. در اسلام احکام منطبق با تکوین (طبیعت) هستند از دیگر سو این احکام هسته سخت و غیر تغییری دارند که محور دیگر منابع حقوقی اسلام استو از طرفی در پوسته خود براساس زمان و مکان انعطاف پذیر است.

ج) مشروعیت قانون:

تاکید افلاطون بر انطباق قوانین با قواعد اصیل عالم مثل و قواعد طبیعت است. رویکرد ارزشی به منشا قانون و قانونگذار همان رویکردی است که در مکتب حقوق طبیعی موجود است. در ولایت فقیه قانونگذاری از آن خداست و او با شرایطی به حاکم اسلامی اختیار تقنین داده است. این اختیار انحصاری است و در دست طاغوتها نیست و هرچند وضع قانون عادلانه باشد، در وضع قوانین باید مصالح و مفاسد ذاتی تشریع مدنظر قرار گیرد در غیر این صورت قانون مشروع نخواهد بود. پس اسلام هم نسبت به ماهیت و شکل قانون نظر دارد.

[Downloaded from mail.jnraims.ir on 2026-11-18]

د) ثابت و جهان شمول بودن:

مکتب حقوق طبیعی قوانین خود را جهان شمول و جاوید میداند. این اندیشه در دو نظریه فوق نیز مطرح است. افلاطون وظیفه دولت را به سرنوشت جهانی انسان گره می زند و از دیگر سو شیعه قواعد خود را جهانشمول و سرنوشت محتوم انسان محسوب می کند.

وجوه افتراق:

فیلسوف‌شاهی افلاطون و ولایت فقیه در شیعه هر دو از نظریه های دولت در مکتب حقوق طبیعی بشمار می آیند. هر چند این به معنای یکسانی و درجه قرب یکسان آنها به حقوق طبیعی نیست. هردو نظریه تفاوتهای عمده ای باهم دارند. رویکرد شهودی و غیر اثباتی حکومت فیلسوف در مقایسه با حکومت فقه که دانشی اثباتی و غیر شهودی است نشان از انسجام درونی و دارای ضمانت اجرا بودن اندیشه ولایت فقیه است. امری که باعث رشد گسترش و اجرای این نظریه در عمل شده است. الزامات درونی و بیرونی در ولایت فقیه مانع بروز یکتاسالاری و تشخیص حکومت در یک فرد می‌شود در حالی که غیرشخصی بودن حکومت در اسلام منجر به یکسانی جایگاه حاکم معصوم و عادل در امر عمومی است. از جنبه دیگر هردو نظریه بدنبال سیاست ورزی مبتنی بر اخلاق هستند. اما روش‌های بعضا غیراخلاقی افلاطون در تربیت حاکمان آن را از اخلاقگرایی ذاتی حقوق طبیعی دور می‌کند و حتی برخی پیشنهادات او در این زمینه کاملا مخالف طبیعت آدمی است. در جامعه فیلسوف شاه تکثرگرایی معنایی ندارد زیرا این حکیم است که مقصد و راه را تعیین می کند و بقیه باید تبعیت کنند درحالی که در جامعه اسلامی که فقیه زعیم آن است، اصل برخطا بودن پذیرفته شده است براین اساس است که ما اهل ذمه را به عنوان شهروند حکومت اسلامی می پذیریم. (۱۰)

افلاطون اشاره می کند که "چرا دولت‌های کنونی از وجود فلاسفه و عقلاء بهره ای نمی‌گیرند؟ " و در توضیح به این دلیل اشاره می‌کند که "این دولت ها نه تنها از رهبری خردمندان پیروی نمی‌کنند، بلکه اصولا دنبال آنها هم نیستند. "

تفاوت میان ولایت مطلقه فقیه با ولایت فقیه:

نارضایتی فراگیر در خصوص پاره ای از مشکلات، در ۱۹۶۳ موجب بروز شورش هایی در تهران به رهبری آیت الله خمینی گردید و این نخستین مرتبه ای بود که وی در عرصه سیاسی نقشی والا ایفا می کرد. وی دستگیر و در نهایت به نجف تبعید شد و در آنجا بود که نظریه سیاسی معروف به "ولایت فقیه "را مطرح ساخت. (۷)

عنوان "ولایت فقیه" خود مفرد است ولی در خلال کار، آیت الله خمینی، عمدا و به صورت دو پهلو از یک شخصیت برجسته و "فقها" به عنوان گروه، صحبت می کند که البته مهمترین هدف وی از این کار

[Downloaded from mail.jnraims.ir on 2026-11-18]

انگیزش هرچه بیشتر فقها در پیوستن به آرمان او بود. مهمترین هدف آیت الله، چنانکه در "ولایت فقیه" ذکر شده است، تشویق علما به اختیار کردن مسئولیت های دولت اسلامی است. شواهد محکم دال براین است که آیت الله خمینی عمیقا تحت تاثیر سنن اسلامی که از تفسیر آثار افلاطون و فلسفه نوین افلاطون توسط فارابی به ابن عربی، سهروردی و ملاصدرا رسیده، بوده است. در عمل، علائق ذهنی اولیه آیت الله بیشتر برپایه سنت عرفان اسلامی شکل می گرفت تا برفقه. وی از شاگردان اساتید برجسته ای در این زمینه چون میرزا علی عباس یزدی که خود از دست پروردگان ملاهادی سبزواری و شیخ محمدعلی شاه آبادی که متاثر از دیدگاههای ابن عربی اند بود. (۶)

با ظهور انقلاب اسلامی «اندیشه سیاسی اسلام»، کانون توجه متفکران و اندیشمندان داخلی و خارجی قرار گرفت. یکی از اصطلاحات مهم فقهی که نقطه ثقل اندیشه سیاسی اسلامی اسلام واقع شد ولایت فقیه بود. بحث های زیادی درباره معنا، دلائل، وسعت اختیارات آن صورت گرفت. برای درک فرق بین ولایت فقیه با ولایت مطلقه فقیه بیان چند امر ضروری است:

الف. معنای ولایت:

ولایت در زبان عربی از ماده «ول□ی» به معنای نزدیکی و قرب است برای لفظ ولایت غیر از این معنا دو معنای:

۱. سلطنت و چیرگی ۲. رهبری و حکومت ذکر شده است (۵)

ب. معنای ولایت فقیه:

ولایت به معنای والی بودن، مدیر بودن و اجرا کننده است و اگر گفته می‌شود: «که فقیه ولایت دارد؛ یعنی از سوی شارع مقدس، تبیین قوانین الهی و اجرای احکام دین و مدیریت جامعه اسلامی در عصر غیبت، بر عهده فقیه جامع الشرایط است». (۱۲)

البته عده ای در این معنا مفهوم «آقایی»، «ریاست» و «سلطنت» را ادعا کرده اند که بیانگر چیرگی «ولی» بر «مولی علیه» است. حال آنکه مقصود از آن: «سرپرستی امور «مولی علیه» و اداره شئون او است که نوعی خدمت به «مولی علیه» است». (۱۳)

ج. معنای مطلقه بودن ولایت فقیه:

گهگاه اتفاق می افتد که زمامدار، از مرتبه پادشاهی برخوردار نیست ولی در شناخت قوانین خبره است و دارای قدرت تشخیصی است که می تواند از میان قوانین حکم لازم را در مورد تک تک موارد حقوقی، استنباط نماید. این مقوله از شناخت به علمی تعلق دارد که آن را "فقه "می نامیم. افزون براین، اگر وی قابلیت رهبری جهاد را نیز داشته باشد، "پادشاه قوانین" است ولی همیشه اتفاق نمی‌افتد که این دو خصوصیت در یک فرد جمع آید، بدین معنی که رهبر جهاد کسی سوای متخصص حقوقی است. پس به

[Downloaded from mail.jnraims.ir on 2026-11-18]

ضرورت باید در حکومت سهیم شوند. وضعیتی که در مورد بسیاری از سلاطین مسلمان بوقوع پیوسته است. "(۸)

در فقه؛ ولایت بر عده ای ثابت شده است مانند ولایت پدر و جد پدری بر فرزند کوچک یا دیوانه و یا کم عقل، در این موارد امور فرزند بر عهده پدرش یا جد پدری او است، که پدر و جد پدری با توجه به مصلحت فرزند امور او را اداره می کنند.

همچنین ولایت وکیل بر موکل تا زمانی که موکل زنده باشد. موارد دیگری نیز ثابت است که در کتاب‌های فقهی ذکر شده است. پس اصل ولایت بر دیگران از ضروریات فقه اسلام است یکی از این ولایت ها، ولایت فقیه است.

ولی بحث در این است که ولایت فقیه از باب ولایت پدر و جد پدری است یا از نوع ولایت به معنای سرپرستی و اداره شئون جامعه است؟

آن چه مسلم است این است که همه فقیهان در اصل ثبوت ولایت فقیه اتفاق نظر دارند و اختلاف آنها در سعه و ضیق اختیارات ولی فقیه است که اگر اختیارات او را از نوع ولایت به معنای اداره امور جامعه بگیریم به همان معنای ولایت مطلقه می رسیم.

ولایت مطلقه فقیه یک اصطلاح فقهی است که به حوزه اعمال ولایت و کسانی که تحت ولایت قرار دارند نظر دارد و محدودیت در این زمینه را انکار می‌کند. به عبارت دیگر این اصطلاح بیان می کند که، دامنه ولایت فقیه، محدود به عده خاصی مانند دیوانگان و سفیهان نیست بلکه نسبت به همه افراد و همه احکام و مطلق است (۴).

نتیجه گیری:

مرحوم امام خمینی(ره) در باره ولایت فقیه می‌فرمود: هر آنچه برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) از جهت ولایت و رهبری شان ثابت است، عین همان امور برای فقیه هم ثابت است اما دیگر اختیارات آنها که از این جهت نیست برای فقیه هم ثابت نیست.

در بحث حاکمیت اگر مقصود از حاکمیت ملت، نوعی دموکراسی است که امروز در غرب وجود دارد باید گفت: تفاوتی بنیادین بین نظام مبتنی بر ولایت فقیه و دموکراسی غربی وجود دارد. این تفاوت ناشی از دو نوع فلسفه و جهان بینی است: فلسفه الهی و فلسفه لائیک؛ جهان بینی ای که همه جهان را قائم به خدا می داند و انسان را آفریده و بنده او می شمارد و جهان بینی ای که انسان مدار است و او را موجودی به خود واگذار شده به شمار می آورد.

بر اساس دموکراسی غربی، هیچ کس بر هیچ کس حق حکومت ندارد و هر فردی بدون پای بندی به مکتب و چارچوبدینی، حق تعیین سرنوشت خود را دارد و برآیند اراده‌ها و خواست های مردم منشأ وضع قوانین، ادارهٔ جامعه و داوری بین افراد است و چون برای ادارهٔ امور جامعه ناگزیر باید رئیس جمهور و

[Downloaded from mail.jnraims.ir on 2026-11-18]

دولت از اختیاراتی برخوردار باشد، هر فردی با انتخاب رئیس جمهور یا نمایندگان پارلمان بخشی از اختیارات خود را به آنان واگذار می کند.

اما بر اساس جهان بینی اسلامی اصل این است که هیچ کس بر دیگری ولایت ندارد و همه انسان ها از این جهت با هم برابرند، ولی خداوند چون آفریننده و پروردگار است، حق حاکمیت مطلق بر جهان و بر انسان را دارد و هم او، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است و بر اساس راهنمایی پیامبر و امامان، این ولایت در عصر غیبت امام زمان (عج) به عنوان نیابت از آنان بر عهده فقیه عادل نهاده شده است. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران ولایت فقیه با حاکمیت ملت قرین شده است. امام خمینی در مقام پاسخ به کسانی که نظام جمهوری اسلامی ایران را با دموکراسی ناسازگار دانستند فرمود:می گویید که این دموکراسی نیست. دموکراسی غیر از این است که مردم خودشان سرنوشت خودشان را دست بگیرند؟ کجای دنیا این قدر دموکراسی هست که برای قانون اساسی، دو دفعه مردم رأی بدهند. . . یک دفعه رأی بدهند به اشخاص خبرگانی که بیایند این را ببینید. . . یک دفعه دیگر هم، همه شان رأی بدهند به خود آن قانون. . . »

[Downloaded from mail.jnraims.ir on 2026-11-18]

فهرست منابع و آخذ

۱- قرآن کریم

۲- شعبانی، ناصر؛ پاشایی هولاتسو، امین (بهار ۱۳۹۰)، "قدرت از دیدگاه اسلام و غرب"، فصلنامه پاسداری فرهنگی دانشکده علوم انسانی اسلامی دانشگاه افسری و تربیت پاسداری امام حسین (ع)، سال اول، ص ۱۱۱- ۱۳۴

۳- ولایت فقیه، مکاتبه و اندیشه، (پاییز ۱۳۹۱)، شماره ۴۴، ص ۱۲۱ – ۱۳۱

۴- ترسه، ساعد ؛ موسوی میرکلایی، سید طه (بهار ۱۳۹۷)، " نسبت میان دموکراسی و ولایت فقیه در پرتو قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران "، فصلنامه جسارتهای حقوق عمومی، سال دوم، ص ۹۱- ۱۱۳

۵- صابریان، علیرضا ؛ خواجه پور، روزیتا (زمستان ۱۳۹۶)، " ولایت فقیه از دیدگاه شیعه و سنی "، فصلنامه مطالعاتعلوم سیاسی، حقوق و فقه، سال سوم، شماره ۱/۴، ص ۱۵-۲۵

۶- احمدوند، شجاع ؛ بردبار، احمدرضا (پاییز ۱۳۹۵)، " فیلسوف شاه افلاطونی و شاه آرمانی در ایران باستان "، فصلنامه علوم سیاسی، پژوهش های راهبردی سیاست، شماره ۱۸، ص ۹-۳۳

۷- علویان، مرتضی؛ دوست محمدی، حسین (پاییز و زمستان ۱۳۹۵)، " بررسی تطبیقی دو نظریه ی ولایت فقیه و دموکراسی متعهد در شکل گیری گفتمان انقلاب اسلامی "، مجله علوم اجتماعی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، شماره ۲۸، ص ۱۰۷-۱۳۵

۸- هدایت نیا، فرج اله ؛ (بهار و تابستان ۱۳۹۵)، " استبدادگریزی و استبداد ستیزی ولایت فقیه "، مجله فقه حکومتی، شماره ۱، ص ۱۱۵-۱۳۴

۹-کنگره امام خمینی و اندیشه حکومت اسلامی / پیشینه و دلایل ولایت فقیه، ج ۴، ص ۴۱۷.

۱۰- سایت تحلیلی خبری تریبون مستضعفین

۱۱- جعفری، علی اکبر ؛ (۱۲ فوریه ی۲۰۰۷). " افلاطون معماراصلی فلسفه سیاسی "، فلاسفه، آی کتاب

۱۲-جوادی آملی، عبدالله، ولایت فقیه، ولایت فقاهت و عدالت نشر اسرا ۱۳۹۱ ص ۴۶۳

۱۳- هادوی تهرانی، مهدی، ولایت و دیانت، جستارهایی در اندیشه ی سیاسی اسلام انتشارات خانه خرد. ۱۳۸۹. ص ۶۵.

[Downloaded from mail.jnraims.ir on 2026-11-18]

[Downloaded from mail.jnraims.ir on 2026-11-18]